

فربهی یا آماس؛ تحلیل ساختار مقالات (نا)علمی-پژوهشی در علوم انسانی

سید حسن اسلامی اردکانی *

چکیده

برخی از مقالاتی که در مجلات علمی-پژوهشی منتشر می‌شوند، در عین رعایت ضوابط صوری مقالات علمی-پژوهشی، فاقد جنبه پژوهشی و علمی‌اند، تا جایی که خواندن و نخواندن آنها، از نظر علمی یکسان است و چیزی از آنها نمی‌توان آموخت. حال آن که این مسأله خلاف تعریفی است که از مقالات علمی-پژوهشی به دست داده شده است و بر جنبه بدیع و نوآورانه بودن آنها تأکید شده است. مقاله حاضر با بررسی ده‌ها مقاله از این دست، کوشیده است منطق حاکم بر ساختار آنها را به دست آورد. نویسندگان این مقالات، به سبب یا در کنار نداشتن مسأله پژوهشی واقعی، می‌کوشند با به کارگیری شیوه‌های خاصی، همچون منطق تکه‌نویسی یا کولاژ و تکثیر ناموجه منابع، مقالاتی تولید کنند که جز صورتکی از مقالات علمی-پژوهشی نیستند. در این نوشته این منطق آماساندن و فربهی دروغین، تحلیل و مؤلفه‌های آن بیان و راه غلبه بر آن، که توجه به محتوای مقالات در کنار مسائل صوری است، بازگو شده است.

واژگان کلیدی: اخلاق پژوهش، تولید علم، جامعه علمی، مقالات علمی پژوهشی، آسیب‌شناسی مقالات علمی پژوهشی

۱. درآمد

در حالی که رشد مجلات علمی-پژوهشی و مقالاتی که در آنها منتشر می‌شود می‌تواند نشانه خوبی از رشد علم و چرخش دانش باشد، شاهد برخی مقالات منتشر شده در این مجلات هستیم که به ظاهر از صافی‌های علمی گذشته و جواز نشر گرفته است، با این حال پس از خواندن آنها احساس می‌کنیم با پیش از خواندنشان هیچ تفاوتی از نظر معرفتی نکرده‌ایم و جز زمان از دست رفته و سرمایه از کف داده، چیزی به دست نیاورده‌ایم. این در حالی است که به نظر می‌رسد این مقالات همه ویژگی‌ها و شرایط مقالات علمی-پژوهشی را دارند؛ یعنی دارای چکیده، کلیدواژه، فرضیه، روش پژوهش، دامنه، نتایج و یافته‌ها، و سرانجام کتابنامه‌ای پر و پیمان هستند. با این همه هیچ خصلت پژوهشی ندارند و به نظر می‌رسد که از روح علمی بهره‌ای نبرده‌اند. تفاوت‌های آشکارتر می‌شود که این مقالات را با مقالاتی بسنجیم که فاقد همه این ویژگی‌های معیارین مقالات علمی-پژوهش هستند و در عین حال محققان آنها را با دقت می‌خوانند، از آنها بهره می‌برند، به آنها استناد می‌کنند، و با سرفرازی در منابع آثار خود می‌آورند. برای مثال، مقاله «تحقیق درست» (زرین‌کوب، ۱۳۷۱) حدود هشت صفحه است و بیش از پنجاه سال از نشر آغازین آن می‌گذرد، هیچ ارجاعی، چه درون‌متنی و چه برون‌متنی ندارد، فاقد سوتیتر، چکیده، کلیدواژه، فرضیه تحقیق، شیوه و دامنه، و نتیجه‌گیری است. با این همه، از غالب مقالات علمی-پژوهشی ضریب تأثیر بالاتری داشته است و اگر بخواهیم تنها ارجاعاتی را که به این مقاله شده است، فهرست کنیم، به احتمال قوی از تعداد صفحات این مقاله بیشتر خواهد شد. هنوز هم پس از نیم قرن می‌توان از این مقاله نکته‌ها آموخت. مقالات همچنان نکته‌آموز مجتبی مینوی، محمد قزوینی و علامه سید محمد حسین طباطبایی نیز در عین فقدان ضوابط صوری مقالات علمی-پژوهشی، از عمده آنها برتر هستند.

به‌واقع، بخش قابل توجهی از مقالاتی که امروزه در مجلات علمی-پژوهشی منتشر می‌شود چون جنینی به شمار می‌رود که مرده زاده شده است و به محض تولد باید دفنش کرد. این جنس نوشته‌ها را می‌توان مقالات ناعلمی-پژوهشی خواند. مقصود

توهین یا برچسب زدن نیست، بلکه هدف تفکیک آنها از مقالاتی است که واقعاً علمی-پژوهشی هستند. به تعبیر دیگر هدف تفاوت نهادن میان فربهی و آماس^۱ در عرصه علمی است.

۲. پیشینه

محققان متعددی به آسیب‌های گوناگونی که دامنگیر مقالات علمی-پژوهشی شده است پرداخته و هر یک از زاویه خاصی این مسأله را کاویده‌اند. برای مثال، داوری اردکانی، با نگاهی کلی و بدون ورود به جزئیات و تعیین مصداق‌ها، اصولاً در کارآیی مقالات علمی-پژوهشی و روند ارسال آنها برای درج در مجلات خارجی فهرست شده در پایگاه‌های خاص، تردید جدی می‌کند و از خلط بین توسعه علمی و تکثیر مقالات پرهیز می‌دهد و می‌نویسد: «پیشرفت علم را در ظاهرترین صورت آن، یعنی در افزایش تعداد مقالات دیده‌اند و این کم‌اعتبارترین شاخص و ملاک را ملاک مطلق و قطعی علم تلقی کرده‌اند» (۱۳۸۶، ص ۳). سخن اصلی وی آن است که تولید علم از طریق نوشتن مقالات علمی-پژوهشی و ارسال آنها برای چاپ در مجلات خارجی که رتبه ISI دارند، حاصل نمی‌شود و اعتقاد «شبه دینی به ISI و مجله علمی-پژوهشی» خطا است (همان، ص ۵).

در برابر، لطف‌آبادی (۱۳۸۶)، به گونه‌ای روشمند به تحلیل مقالات علمی-پژوهشی عرصه روان‌شناسی دست می‌زند و با بررسی ۷۸ مقاله روان‌شناختی که در چهارده نشریه علمی-پژوهشی کشور منتشر شده است، نتیجه می‌گیرد عمده آنها از فلسفه پوزیتیویستی پیروی می‌کنند. همچنین سپند روحانی با بررسی نظام‌مند مقالات علمی-پژوهشی در حوزه تاریخ، و اشاره به آفت «ماراتن کسب امتیاز» (۱۳۹۱، ص ۲۶) در میان استادان که موجب افزایش حیرت‌انگیز تعداد مجلات و مقالات علمی-پژوهشی شده است، از سلطه کمیت‌گرایی و به حاشیه راندن مسائل علمی سخن می‌گوید و خواستار بازاندیشی جدی در این مسأله می‌شود.

۱. تلمیحی است به این بیت: برو ای خواجه خود را نیک بشناس| که نبود فربهی مانند آماس (شبهستری، محمود، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، تهران، طهوری، ۱۳۶۱، ص ۳۵).

نزدیک‌ترین نگاه به رویکرد نگارنده در این نوشته، نگرش صلح‌جو (۱۳۸۷) است. وی با استناد به تجارب کاری خود، نتیجه می‌گیرد عمده مقالات علمی-پژوهشی کشور در واقع فاقد محتوای علمی هستند و تنها به صورت بسنده کرده‌اند. نویسندگان به دلیل بضاعت اندک خود در زبان و علم، صرفاً «صورت» و «ساختار» مقالات علمی خارجی را تقلید می‌کنند.

وی بدون آن که از مقالات خاصی نام ببرد، آسیب‌های آنها را در این چند مقوله می‌گنجاند: (۱) انتخاب عنوان طولانی و بیش از حد ریز شده؛ (۲) نداشتن چکیده مناسب و تمام‌نما؛ (۳) نام بردن از روش‌های پژوهش که عمدتاً برای مرعوب کردن خوانندگان است، نه روشی که نویسنده در واقع به کار برده باشد؛ (۴) استفاده از کلیدواژه‌های غیر دقیق؛ (۵) شماره‌گذاری بیش از حد در متن؛ (۶) استفاده از جدول و نمودار، بی‌آنکه کارکرد علمی داشته باشد؛ (۷) زبان مبهم و دشوارخوان که زاده بضاعت اندک نگارندگان یا خودنمایی آنان است؛ و (۸) وجود منابع نامناسب و استناد در جایی که نیاز به استناد نیست، تا جایی که این منابع عمدتاً نقش تزینی دارند. وی با تحلیل مفصلی شماری از این مقالات علمی-پژوهشی را «مصادق واقعی مثل آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی» می‌داند (همان، ص ۶۲).

نگارنده در عین پذیرش دیدگاه کلی این محققان، در پی نشان دادن ساختار حاکم بر این دست مقالات از طریق بررسی و تحلیل آنها بوده است. همه نمونه‌های انتخاب شده واقعی و بدون دستکاری یا اغراق بوده است و از میان صدها مورد به عنوان نمونه تپیکال این سنخ مقالات انتخاب شده است. در عین حال برای رعایت حرمت افراد از تصریح به نام نویسندگان یا محل نشر این مقالات خودداری شده است.

۳. سرشت مقالات علمی-پژوهشی

امروزه یکی از شاخص‌های اساسی رشد و دانش‌آفرینی میزان مقالات علمی-پژوهشی به شمار می‌رود و پژوهشگران و عمدتاً استادان دانشگاه می‌کوشند در کارنامه خود تا حد ممکن تعدادی از آنها را داشته باشند. اهمیت این مقالات در حدی است که، به نوشته حمیدی‌زاده، در مجامع علمی، «تنها راه تولید علم جدید» به شمار می‌رود و گسترش دانش در گرو نگارش آنها و وجودشان «بیانگر پویایی، بقا، و توسعه دوره‌های آموزشی و سطح علمی جامعه دانشگاهی است» (حمیدی‌زاده، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۹۱).

اهمیت روز افزون این جنس مقالات، علاوه بر ابعاد معرفتی خود، دلایل اجتماعی متعددی دارد، مانند امتیازات مادی، اعتبار اجتماعی و مهم‌تر از همه مشروط شدن ارتقای علمی به داشتن آنها. مجموع این دلایل موجب رقابت گسترده‌ای برای تولید چنین مقالاتی شده است که در کنار محاسن خویش، آفاتی در پی داشته است تا آن جا که مایه نگرانی جدی شده است.

اما چه چیزی مقالات علمی-پژوهشی را از جز آنها متمایز می‌کند؟ «آیین‌نامه تعیین اعتبار مجله‌های علمی کشور وزارت علوم، تحقیقات و فناوری»، به جای به دست دادن ضوابطی محتوایی یا صوری برای شناسایی این سنخ مقالات، صرف مقبولیت آنها را ملاک اصلی می‌شمارد و اعلام می‌دارد: «مقاله‌هایی که جامعه علمی آن را پژوهشی تلقی کند، اعم از پژوهش‌های بنیادی، کاربردی یا توسعه‌ای» پژوهشی به شمار می‌روند (بهاء‌الدین، ۱۳۸۶، ص ۴۷۵). در عین حال مجلات علمی-پژوهشی را مجلاتی می‌داند که «حاوی اطلاعات و یافته‌های پژوهشی» باشد (همان، ص ۴۷۸). بدین ترتیب، به جای تحلیل ماهیت مقالات علمی-پژوهشی، عنصری بیرونی، یعنی مقبولیت ملاک قرار گرفته است. با این همه، برخی کوشیده‌اند تعریفی روشن از این مقالات به دست دهند. از نظر فتوحی، «مقاله پژوهشی تلاش برای پاسخ به سؤالی است که هیچ کس تا کنون برای آن پاسخی ارائه نداده است» (۱۳۸۵، ص ۹۰). وی با به دست دادن چنین تعریفی مضیق و تأکید بر آن که چنین مقالاتی باید در عین داشتن ساختاری استدلالی، حاصل پژوهشی تازه باشد که به دست شخص محقق صورت گرفته باشد، چهار ویژگی برای آنها بر می‌شمارد که عبارتند از: (۱) مسأله آن روشن و محدود باشد؛ (۲) ارزش صرف وقت داشته باشد؛ (۳) به ارتقای دانش و آگاهی علمی کمک کند؛ و (۴) بحثی تازه و هدفمند داشته باشد (همان، ص ۹۰-۹۱).

همچنین مجلات علمی-پژوهشی معمولاً در صفحه راهنمای نگارش و ارسال مقالات خود به شکل‌های گوناگونی بر ویژگی‌های مقالات علمی-پژوهشی تأکید می‌کنند و آنها را به طور غیر مستقیم بر می‌شمارند. برای مثال، گاه تأکید می‌شود «مقاله برآمده از یک کار اصیل پژوهشی و دارای ویژگی دانش‌افزایی باشد» (مطالعات ملی، ۱۳۹۱، شماره ۴۹) یا آن که «به ارائه یافته‌های جدید پژوهشی یا ارائه نظریات یا روش جدید در حل مسائل و توسعه علم بپردازد» (حکومت اسلامی، ۱۳۹۰، شماره

۶۱) و یا «به صورت ابتکاری، مستدل، به روز و با استفاده از منابع اصیل و معتبر و با رعایت اصول نگارشی تألیف گردد» (حکمت سینوی، ۱۳۹۰، شماره ۴۵). با مرور این تعاریف، شاهد تکرار قیدهایی چون «حاصل پژوهشی بدیع»، «ابتکاری»، «به روز بودن»، «استناد به منابع اصلی و جدید» و مانند آنها هستیم.

حال می‌توانیم برای پیشبرد بحث تعریفی موقت از مقالات علمی-پژوهشی به دست دهیم و بگوییم «مقاله علمی-پژوهشی حاصل پژوهش شخصی پژوهشگر، یا پژوهشگران، برای پاسخی تازه به سؤال تحقیق یا نقادی پاسخ‌های موجود، یا ارائه راهی نو برای بررسی مسأله تحقیق، و یا پرتو افکندن بر جنبه تازه‌ای از مسائل و گسترده آفاق دانش است». از این منظر، محقق با پرسشی جدی مواجه می‌شود، می‌کوشد بدان پاسخی تازه دهد، یا نشان دهد پاسخ‌های موجود کارآیی ندارند، و یا می‌توان راهی تازه برای پاسخ‌گویی پیمود. وی پس از آن که تحقیق خود را انجام داد، حاصل آن را در قالب مقاله علمی-پژوهشی برای متخصصان و صاحب‌نظران عرضه می‌کند و آن را به داوری آنها می‌سپارد.

با این تعریف، می‌توان عناصر اصلی مقاله علمی-پژوهشی را این گونه تعیین کرد: (۱) پرسشی جدی، (۲) تازگی و اصالت، (۳) روشمندی در پژوهش، (۴)، ساختار مناسب در ارائه، و سرانجام (۵) عرضه بر متخصصان. این چند عنصر اساسی مقالات علمی-پژوهشی را از مقالات عمومی، ترویجی، دایره‌المعارفی، آموزشی، تبلیغی و مانند آنها متمایز می‌کند. فقدان هر یک از این ویژگی‌ها موجب آن می‌شود تا از مقالات علمی-پژوهشی چیزی جز صورت بر جای نماند. نکته اصلی آن است که تقریباً همه مقالات (نا)علمی-پژوهشی فاقد همه یا برخی از عناصر بالا هستند. به این معنا که یا پرسشی جدی ندارند، یا فاقد اصالت و تازگی هستند و یا برای متخصصان نوشته نشده است و گویی دانشجویان را مخاطب خود ساخته‌اند. با این حال، این مقالات متأسفانه به گونه‌ای طراحی و نوشته می‌شوند که در مجلات علمی-پژوهشی منتشر می‌گردند و امتیازات لازم را برای صاحبانشان فراهم می‌کنند و در عین حال مایه رکود علمی و آسیب جدی در عرصه تحقیق و دانش‌آفرینی می‌گردند.

۴. ویژگی‌های مقالات ناعلمی-پژوهشی

نگارنده سالیانی است که از سه جهت با مجلات تخصصی و مقالات علمی-پژوهشی سر و کار دارد. نخست در مقام نگارنده این سنخ مقالات همواره دغدغه شناخت و

رعایت معیارهای لازم در نگارش چنین مقالاتی داشته است. دوم، و در پی آن، کوشیده است همواره مقالات علمی-پژوهشی مرتبط با کار خود را بخواند یا مرور کند، و سوم آن که در مقام داور مقالات متعددی را که برای نشر در مجلات علمی-پژوهشی ارسال شده داوری کرده و در این مدت کوشیده است به دقت ملاکهای خود را برای قبول یا رد این قبیل مقالات مشخص و اعلام کند. این تجربه سه جانبه و کوشش برای فهم و به دست دادن معیارهایی که مقالات علمی-پژوهشی اصیل را از مقالات بدلی متمایز سازد، نگارنده نوشته حاضر را به نتایجی رسانده است که بخشی از آن در این نوشته آورده می شود. حال در این جا، می گویم ساختار این قبیل مقالات بدلی را بر اساس شش محور و شاخصه زیر بررسی و تحلیل کنم:

عنوان های کلی

سلطه منطق کولاژ

استفاده نادرست از منابع

گسست از جامعه علمی

غیاب نویسنده

پرهیز از داوری

۱-۴. عنوان های کلی

آشکارترین ویژگی مقالات علمی-پژوهشی واقعی آن است مسأله ای مشخص و محدود داشته باشند و این مسأله حتی الامکان باید در عنوان منعکس گردد. اما نویسندگان مقالات ناعلمی-پژوهشی، به دلیل آن که اساساً فاقد مسأله هستند، عناوین کلی و عام را ترجیح می دهند. با خواندن این عناوین اصولاً مطلبی عاید خواننده نمی شود و در نمی یابد که نویسندگان چه موضعی دارند و در مقالات خود در پی رد و اثبات چه مطلبی هستند؛ همان گونه که خواندن خود مقالات چنین است.

کافی است به عنوان های زیر، که از میان صدها عنوان از مجلات علمی-پژوهشی

استخراج شده است، توجه کنیم:

«رابطه علیت»، «کشف و شهود عرفانی»، «زبان قرآن»، «قسامه»، «راه های ثبوت

هلال»، «پول و احکام فقهی آن»، «وفای به عهد»، «سنخنی در اجتهاد»، «زننده به گور

کردن دختران در میان اعراب جاهلی»، «جستاری در نسخ شرایع آسمانی»، «ملاحظاتی

در باب حرکت جوهری»، «درباره مکتب تفکیک»، «نخستین مراحل ورود اسلام به هند»، «آداب جنگ یا تقوای جنگی در اسلام»، «نگاهی بر وهابیت»، «چشم‌اندازی به آراء فیلسوفان پیرامون طبیعت»، «اسباب صدور حدیث»، «عقل و حیرت»، «سقط جنین حرمت یا جواز»، «قاعده نفی سبیل»، «حجیت ظواهر آیات قرآن کریم»، «منطق و عقلانیت»، «وحی و رسالت نبوی»، «نیاز به تفسیر، ذاتی یا عرضی؟»، «ضمان مال م یجب»، «نکاح معاطاتی»، «آسمان‌ها در قرآن».

خواننده با دیدن عنوانی مانند «رابطه علیت» اصولاً نمی‌داند که چه چیزی قرار است بخواند. نویسنده نیز می‌تواند ذیل این عنوان هر چه خواست از اثبات تا نفی آن بنویسد. همچنین عنوان‌های «سخنی در اجتهاد» یا «ملاحظات در باب حرکت جوهری» به نویسنده آزادی عمل می‌دهند تا به هر سمتی خواست پیش برود و مسیر مشخصی را دنبال نکند. معمولاً در این دست مقالات همان مطالبی را می‌توان یافت که در کتاب‌های آموزشی همان رشته‌ها دیده می‌شود و از این جهت هیچ متخصصی از آنها طرفی نخواهد بست. لذا این مقالات به دلیل نداشتن مسأله‌ای مشخص، طبیعتاً نظر متخصصان را نیز جلب نخواهند کرد. در نتیجه، برخی متخصصان، به نوشته زیباکلام، بابت مجلات عمومی و فاقد رتبه علمی-پژوهشی پول می‌دهند و شماری از مقالاتشان را «با ولع» می‌خوانند، اما نگاهی به برخی مجلات علمی-پژوهشی نمی‌کنند، تا جایی که این مجلات پس از یکی دو سال خاک خوردن در انبارها و زیر پله‌ها مسیر خمیر شدن در پیش می‌گیرند (زیباکلام، ۱۳۸۸، ص ۵۵). در یکی از این مقالات با نام «چیستی فلسفه دین»، نویسنده با معرفی این عرصه معرفتی این مباحث را پیش می‌کشد: «تعریف فلسفه دین»، «دو تعریف از فلسفه دین»، «فلسفه دین و پژوهش‌های دینی»، «فلسفه دین و الهیات فلسفی»، «فلسفه دین و کلام»، «تفاوت‌های فلسفه دین و کلام»، «کلام جدید»، «کلام جدید ادامه کلام قدیم»، «کلام جدید به عنوان علم مستقل»، و «معرفت‌شناسی دینی و فلسفه دین». در واقع، این مقاله هیچ مسأله معینی را دنبال نمی‌کند و مناسب کسانی است که برای بار اول نام فلسفه دین به گوششان می‌خورد. اما برای کسانی که قرار است این قبیل مقالات علمی-پژوهشی را بخوانند، یعنی متخصصان، این بحث‌ها از فرط تکرار نخ نما شده‌اند. زیرا در آثار مقدماتی فلسفه دین، عمده این مباحث به شکل مناسب‌تری آمده است.

۲-۴. سلطه منطق کولاژ

هنگامی که نویسنده مسأله‌ای جدی نداشته باشد، منطقاً نمی‌تواند مسیر مشخصی را نیز دنبال کند و مباحث لازم را به شکلی مقبول و در ساختاری مناسب سامان دهد. در نتیجه، خواسته و ناخواسته به تعبیر رایج «رطب و یابس» را به هم می‌پیوندد و از منطق تکه‌کاری یا کولاژنویسی بهره می‌گیرد. نمونه «درخشان» کاریست این شیوه را در مقاله «مقدمه‌ای بر روش پژوهش با رویکرد کاربردی به رساله‌نویسی در علوم انسانی» می‌توان دید. این مقاله با بحث از تحول در آموزش عالی و «تأملی در باب روش تحقیق در حوزه علوم انسانی و رساله‌های کارشناسی ارشد و دکتری این رشته در حوزه و دانشگاه» آغاز می‌شود. آنگاه تأکید می‌شود «نگرش به روش تحقیق از زمان هبوط انسان، آغاز شده است. در پی آن، روش‌های آموزش و پژوهش یا «روش پداگوژی»، «روش آندراگوژی» و «روش سینرگوژی» طی دو صفحه معرفی می‌گردد. سپس «مراحل تکامل شخصیت علمی» طی یک صفحه بیان می‌گردد. مسأله تحقیق و «ویژگی‌های یک مسأله تحقیق» به دنبال آن می‌آید. در پی آن «پیشینه بحث» طی چهار صفحه آورده می‌شود و ذیل «علم و تحولات آن» از آینشتاین، فرانسیس بیکن، آگوست کنت، هربرت اسپنسر، ملویل دیویی و نظریاتشان سخن می‌رود. در مرحله بعد، طی دو بند «نظریه» و مفهوم آن بحث می‌شود و سپس نوبت به «واژه تحقیق» می‌رسد، و تصریح می‌شود که: «واژه تحقیق مصدر باب تفعیل است و در لغت به معنای [...] به کار رفته است.» پس از شرح کشفانی درباره این واژه، «روشنندی در پژوهش‌های علوم انسانی» طی یک صفحه بیان می‌شود و سپس سوتیتر «اهمیت رساله در تحصیل» چشم خوانندگان را به جمال خود روشن می‌سازد. بعد از آن نوبت به عنوان «اهداف پایان‌نامه و رساله روشمند» می‌رسد. در پی آن، به ترتیب «ویژگی‌های روش تحقیق»، «ویژگی‌های پژوهش روشمند»، «نحوه انتخاب موضوع پژوهش علمی»، «ویژگی‌های طرح پیشنهادی تحقیق»، «کتاب‌شناسی منابع»، «ویژگی‌های یک پژوهش روشمند»، «تهیه چکیده رساله»، «مقاله پژوهشی»، «نگارش پایان‌نامه»، «حجم پژوهش»، «چک لیست واریسی رساله»، «در رابطه با روش و فرآیند اجرا»، «در رابطه با نتایج»، «نتیجه»، و سرانجام «راهکارها» قرار می‌گیرند.

همچنین محض «تبرک»، در جدول «مصادق‌های قرآنی در زمینه پژوهش»

عنوان‌هایی چون «آفات تحقیق»، «ضرورت تحلیل در تحقیق»، «رازداری در تحقیق» و «فهم‌جویی در تحقیق» نقل و آدرس آیات ناظر به آنها معرفی می‌گردد و در عین حال طی دو جدول «ویژگی‌های تحقیقات نظری و کاربردی»، و «برخی از انواع روش‌های تحقیق در حوزه علوم انسانی و مصداق‌های آن» به تفصیل بیان می‌شود. در پانوشت این مقاله نیز شاهد معادل‌های انگلیسی برخی اصطلاحاتی که در متن به کار رفته‌اند هستیم، از جمله «بررسی»، «کاوش»، «تعمق»، «تدبر»، «روش»، و «بنیاد».

در این مقاله، اصولاً مشخص نیست که مخاطب کیست. آیا دانشجویی است که می‌خواهد تازه کار پژوهش را شروع کند و نیازمند آیین‌نامه اجرایی است، یا پژوهشگری که با مسائل تحقیق به‌نیکی آشنا است و اینک در پی به دست آوردن نکات تازه‌ای در این عرصه است. در واقع، نویسنده صرفاً مجموعه بی‌ربطی از مطالب را، فارغ از درستی محتوایشان، کنار هم چیده است، که آن را هر چیزی می‌توان نامید، جز «تولید علم». این کار در نهایت به کولازی تبدیل شده است که معلوم نیست چه هدف علمی را دنبال می‌کند. به جای آن که بخش‌های این مقاله یک‌دیگر را تکمیل کنند و خواننده را به هدفی مشخص هدایت نمایند، گویی عده‌ای تازه‌کار ابزارهای مختلف موسیقی به دست گرفته‌اند و هر یک ساز کوک نشده خود را می‌زند، البته آن هم خارج.

۳-۴. استفاده نادرست از منابع

هنگامی که محقق مسأله‌ای داشته باشد و در پی شناخت ابعاد و تلاش برای پاسخ به آن باشد، به طور طبیعی در پی استفاده از منابعی بر می‌آید که به بحثش کمک کند. در نتیجه، متناسب با نوع بحثی که دارد به مقدار مورد نیاز از منابع معتبر، مرتبط، و روزآمد استفاده می‌کند. یکی از راه‌های شناخت مقالات جدی و علمی-پژوهشی واقعی، نگاهی به منابع مورد استناد آنها است. در واقع، کتاب‌نامه این قبیل مقالات گویای آن است که نویسنده چه مسیری پیموده، مواد خام خود را از کجا فراهم کرده، با چه مخالفان نظری پنجه درافکننده و از عهده کدام دشواری‌ها برآمده است.

در مقابل، یکی از ویژگی‌های آشکار مقالات (نا)علمی-پژوهشی استفاده نادرست، دروغین و مصنوعی از منابع است. این منابع گویای همه چیز هستند، جز مسیری که پژوهشگر واقعی باید پیماید. استفاده نادرست از منابع، در این قبیل مقالات خود را به چند شکل اصلی نشان می‌دهد که عبارتند از: (۱) تکثیر بی‌دلیل منابع، (۲) استناد به

منابع از رده خارج شده و عمومی، (۳) برف‌انبار کردن منابع، (۴) خودارجاعی ناموجه، و (۵) استناد دروغین به منابع استفاده نشده.

رایج‌ترین شیوه استفاده دروغین از منابع، ردیف کردن منابعی است که بود و نبود آنها بر پیشبرد بحث اثری ندارد و صرفاً از نظر بصری ممکن است فریبنده باشد. بند زیر به صورت کامل از مقاله «ابهاماتی در تقریر محمد حسین طباطبایی از برهان صدیقین» انتخاب شده است. نگاهی به آن به‌خوبی مسأله تکثیر بی‌دلیل منابع را نشان می‌دهد:

برهان از ریشه (بر ه) گرفته شده که «ن» در آن اصلی نیست. (ازهری، ۸۲۱۳، ج ۶، ۲۹۴) از لحاظ لغوی به معنای «حجت» و توضیح و بیان حجیت (ابن منظور، ۲۰۰۰، ج ۲، ص ۷۵) و «دلیل قاطع» است (لوئیس معلوف، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۲). پس به «استدلال و حجت آشکار» برهان گویند (ابراهیم، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۶۳) و جمع آن «براهین» است. (دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۳)

این یک بند کامل و مستقل است که از سه جمله و ۳۹ کلمه، البته به جز کلمات داخل پرانتز، تشکیل شده است. در این بند چهار سطری، پنج منبع آمده است تا معنای واژگانی، نه اصطلاحی، «برهان» آشکار گردد.

نگارنده هر پنج منبع را بررسی کرد و روشن شد که این پنج منبع، تقریباً در تعریف برهان از عناصر مشترکی استفاده می‌کنند و به جز منبع نخست، چهار منبع دیگر تصریح می‌کنند که جمع برهان، براهین است. در نتیجه آوردن یکی از منابع چهارگانه بالا برای بیان مقصود کافی بود.

اما مشکل اصلی این بند استفاده از منابع متعدد و بی‌خاصیت نیست، بلکه اساساً وجود این بند بیهوده است. زیرا فرض آن است که مخاطب این مقاله متخصصی است که با برهان صدیقین آشنا است و اینک قرار است ابهاماتی که در تقریر علامه طباطبایی از آن برهان وجود دارد، آشکار گردد. لذا انتظار می‌رود که چنین کسی معنای واژگانی برهان را بداند. کسی که تا این حد با معانی واژه‌ها آشنا نباشد، نیازی به این مقاله ندارد و آن را نخواهد خواند و آن که در صدد خواندنش برمی‌آید اصولاً باید معنای لغوی این واژه را بداند و به فرض که نداند، می‌تواند با مراجعه به یکی از واژه‌نامه‌های موجود نیاز خود را بر طرف سازد.

دومین معضل در بحث استفاده نادرست از منابع، استناد به منابع از رده خارج شده و عمومی است. مقالات علمی-پژوهشی به دلیل خصلت خود نوآورانه‌اند و نویسندگان نیز باید از تازه‌ترین و به‌روزترین منابع استفاده کنند و با توجه به یافته‌های دیگران پژوهش و موضع خاص خود را گسترش دهند و فریه سازند. اما در مقالات ناعلمی-پژوهشی نشانی از این دغدغه دیده نمی‌شود و صرفاً به‌شکلی صوری برخی منابع نامرتب یا با ارتباط اندک و در نهایت عمومی و قدیمی آورده می‌شود. برای مثال، یکی از منابع «نقدی بر ترجمه کتاب شیعه در اسلام مرحوم علامه طباطبایی»، که قرار است در آن ترجمه انگلیسی این کتاب بررسی شود، واژه‌نامه فرهنگ عمید است که اولاً واژه‌نامه‌ای عمومی و دبیرستانی است، ثانیاً متعلق به چند دهه پیش است و ثالثاً ربطی به این نوشته و بحث ندارد. همچنین در مقاله «نقش ارزش‌های اخلاقی در حقوق اسلامی» که در سال ۱۳۹۰ منتشر شده است، به کتاب اخلاق در قرآن که اثری عمومی است و چند دهه پیش منتشر شده استناد شده است. حال آن که این کتاب نه جزو منابع مرجع است و نه از آثار مشابه تمایز علمی خاصی دارد و در واقع برای عامه کتابخوان، نه متخصصان، نوشته شده است.

بی‌توجهی به منطق و کارکرد کتاب‌نامه در انتهای مقالات علمی-پژوهشی گاه نتایج مضحکی به بار می‌آورد. برای مثال، یکی از منابع مقاله فوق این گونه در کتاب‌نامه ثبت شده است: «القرآن الکریم، بی‌تا، ناصر مکارم شیرازی، دار القرآن الکریم، دفتر تاریخ و مطالعات اسلامی.»

حال اگر با کسی با قرآن آشنا نباشد، منطقی‌اً ناصر مکارم شیرازی را نویسنده آن خواهد پنداشت، زیرا هنگامی که نام شخصی بعد از کتابی بدون هیچ توضیحی می‌آید، گویای آن است که وی مؤلف آن به شمار می‌رود. اگر هم بشناسد، نمی‌داند که نقش او در میان چیست.

سومین معضل در استناد نادرست، آوردن منابع فراوان و برف‌انبار کردن آنها است. گاه شاهد مقالاتی هستیم که حدود هشتاد منبع دارند، در عین حال عمده آنها بی‌ارتباط با موضوع است. در واقع، منابع هر مقاله باید نشان‌دهنده مسیری باشند که نویسنده پیموده است تا به نتیجه مطلوب خود برسد و هر یک از آنها باید به تقویت این نتیجه و ابطال نظر خلاف آن یاری دهد. اما در برخی از این مقالات ناعلمی-پژوهشی کارکرد

اصلی این منابع یا مرعوب کردن خواننده است یا باوراندن این نکته است که نویسنده بسیار کوشیده است تا این مقاله را بنویسد. حال آن که این کار با هر دلیلی باشد خطا است. ممکن است، برای نمونه، مقاله‌ای به دلیل خصلت تاریخی نیازمند منابع متعددی باشد، یا بر عکس برخی مقالات تحلیلی کمتر به ارجاع و استناد نیازمند باشد، اما اصل آن است که نویسنده هر جا سخن یا ادعای مناقشه‌پذیری پیش کشید، باید برای رفع ابهام و یاری به خواننده و کمک به داوری وی، منابع خود را معرفی کند. (اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۱۵۲)

در مقابل، «دانش عمومی» (همان، ص ۱۵۳) یا مسائلی مانند آن که براهین، جمع برهان است، نیازمند استناد نیست. با این همه، امروزه در برخی از مقالات ناعلمی-پژوهشی گویی نفس تعدد و کثرت منابع ارزش به شمار می‌رود و داوران با دیدن انبوه منابع به قوت اثر، رأی مثبت می‌دهند. حال آن که چنین نیست. سیروس پرهام بر گرایش فزاینده کثرت در استناد خرده گرفته و آن را یکی از آفات گذار از جامعه سنتی به جامعه مصرفی می‌شمارد و در نقد این رویکرد می‌نویسد:

پیروی از اصل کاذب هر چه بیشتر بهتر (آفت‌های گذار از جامعه مقید سنتی به جامعه بی‌بند و بار مصرفی)، مدتی است که گریبانگیر پژوهندگان و محققان کشور ما گشته و چیزی نمانده که ناتوانی یا امساک در ارائه دلیل و مدرک از یک سو و افراط و زیاده‌روی و نوعی ذوق زدگی در استناد و نقل شواهد و مدارک هر چه بیشتر از سوی دیگر، به رغم عدم امکان اتحاد اضداد، دست در دست هم نهند و با هم تازند و اساس تحقیق نو بنیاد ما را براندازند (پرهام، ۱۳۸۳، ص ۸۶).

البته در برابر این تکثیر بی‌دلیل و شکلی منابع، برخی از مقالات ناعلمی-پژوهشی به گونه حیرت‌انگیزی از نظر منابع ضعیف و فقیر هستند. دست کم یکی از کارکردهای منابع مقالات، در صورتی که واقعی باشد، آن است که نشان دهد نویسنده به خود اندکی زحمت داده و منابع موجود را کاویده و از میان آنها برخی منابع مرتبط با بحث خود را انتخاب کرده و از آنها در نگارش مقاله خود استفاده کرده است و به تعبیر دیگر از ادبیات موجود عرصه خود باخبر است. اما برخی از مقالات ناعلمی-پژوهشی گاه صرفاً با استناد به سه منبع، دقیقاً سه منبع، و با آوردن قرآن کریم و نهج‌البلاغه یا صحیفه سجادیه، صرفاً به عنوان تبرک، در برخی مجلات علمی-پژوهشی منتشر می‌شود.

چهارمین معضل در عرصه استفاده نادرست از منابع، استناد نادرست به نوشته‌های پیشین خود یا خودارجاعی^۱ است. در برخی از این مقالات ناعلمی-پژوهشی بارها شاهد ارجاعات نویسنده به اثر یا آثار قبلی خود هستیم. حال آن که پس از بررسی مشخص شده است که منابع مورد استناد یا ارجاع اصولاً ربطی به بحث فعلی نداشته است و نویسنده به دلایلی چون برف‌انبار منابع یا خودنمایی دست به این کار زده است. این معضل مایه بحث‌هایی جدی شده و عده‌ای را به تأمل درباره سرشت و کارکرد خودارجاعی برانگیخته است.

به واقع، استناد به کارهای پیشین خود، در جای خود و به شکل حقیقی، نه صوری، کاری است درست و در عرف علمی و آکادمیک به رسمیت شناخته شده است و در مواردی حتی ضروری است. اگر کسی متخصص موضوع یا شخصیتی باشد و به مرور مقالاتی درباره آن موضوع یا شخصیت نوشته باشد، آنگاه بخواهد در ادامه بحث خود، مقاله‌ای بنویسد، دو راه در پیش دارد: نخست آن که مجدداً همه گفته‌ها و نوشته‌ها را بازگوید و بازنویسد؛ دوم آن که به مطالب قبلی خود ارجاع دهد. البته راه سوم آن است که به نوشته دیگران ارجاع دهد. اما در این جا دو مشکل وجود دارد. یکی آن که ممکن است در این زمینه خاص دیگری مطلبی ننوشته باشد، چون فرض ما آن است که این شخص خودش متخصص در این عرصه است. دیگر آن که اگر کسی خودش متخصص و صاحب نظر باشد، چرا باید از او متوقع بود به جای ارجاع به خودش به دیگری ارجاع دهد. لذا خودارجاعی به تنهایی خطا نیست و این کار در مکتوبات علمی رایج است. برای مثال، موریس فریدمن،^۲ متخصص مارتین بوبر، در مقاله «بوبر»^۳ (Friedman, 1999, p. 329-338)، بارها به خود ارجاع می‌دهد. در واقع، این مقاله بر دوازده منبع استوار است که ده منبع از خود فریدمن یا ویراسته او است و او در انتهای مقاله ده اثر خود را به مثابه بنیاد این مقاله آورده است. علی پایا نیز در «نگاهی شتابزده به تاریخچه ترویج علم در حیطه عمومی»، به چهار منبع خود ارجاع می‌دهد و افزون بر

1. Self-citation

2. Maurice Friedman

3. Buber

آن به دو منبع دیگر که در آنها نویسنده همکار است، استناد می‌کند، یعنی جمعاً به شش منبع که به نحوی در نگارش آنها دخیل بوده است، ارجاع می‌دهد (پایا، ۱۳۹۰، ص ۶۴). از این رو، همان گونه که شهریاری و افقهی (۱۳۸۶، ص ۱۲۸) تصریح کرده‌اند، در جایی که نویسنده در حوزه‌ای تنها است، یا از اعتبار کافی برخوردار است یا اثر فعلی وی در ادامه آثار قبلی وی به شمار می‌رود، استناد به خود امری مقبول و پذیرفتنی است. اما سخن در این است که در غالب این مقالات دلیل موجهی برای استناد به خود دیده نمی‌شود و کارکرد اصلی این خودارجاعی‌ها، غیر علمی است.

پنجمین معضل در باب استناد نادرست، ردیف کردن کلیشه‌ای و ناشیانه منابعی است که گاه نویسنده حتی آنها را ندیده است (صلح‌جو ۱۳۸۵، ص ۳۸). منطقی‌اً وجود منابع در پایان هر نوشته‌ای به معنای آن است که نویسنده آنها را شخصاً خوانده و از آنها برای پیشبرد بحث خود سود جسته است. لذا منابع هر مقاله‌ای با این سنجه می‌تواند بیانگر قوت یا ضعف آن باشد. اما یکی از آفات رایج برخی از این مقالات ناعلمی-پژوهشی آن است که نویسنده، منابع مقالات یا کتاب‌هایی را که خود اصل آنها را ندیده، به عنوان منابع خود ذکر می‌کند. این کار با هر هدفی صورت گرفته باشد، از مصادیق آشکار و مسلم انتحال و سرقت علمی به شمار می‌رود (اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۰) که در روایات ما از آن به عنوان «دروغ مفرغ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۵۲) یاد شده است و به نوشته زرین‌کوب (۱۳۷۱، ص ۱۲) به‌واقع، غارت آثار محققان واقعی است.

حاصل آن که یکی از عناصر مسلط و چیره بر مقالات ناعلمی-پژوهشی، استناد نادرست و ردیف کردن منابع معمولاً ضعیف و عمومی و غالباً بی‌ربط با اصل بحث است.

۴-۴. گسیست از جامعه علمی

هر مقاله علمی-پژوهشی واقعی به شکل مستقیم و غیر مستقیم بر تحقیقات و یافته‌های پیشین استوار است و بدین ترتیب، منطقی‌اً و امداً آنها است. به همین سبب باید با استناد درست به یافته‌های قبلی، وام خود را به نسبت به آنها ادا کند. از آن جا که منطقی‌اً یافته‌های علمی نخست باید در قالب مقالات و به‌خصوص مقالات دارای رتبه علمی-پژوهشی منتشر شود، استناد مقالات تازه نیز باید به آنها باشد. پژوهشگران باید در

مقالات علمی-پژوهشی خود هم‌زمان دو کار بکنند: نخست، با استناد به مقالات علمی-پژوهشی قبلی تعلق خود را به جامعه علمی و آگاهی خود را نسبت به آن چه در این جامعه می‌گذرد نشان دهند. دوم، با نشان دادن تمایز کار خود از آثار قبلی و بیان تفاوت دیدگاه خویش، نوشته‌های خود را از آثار قبلی متمایز سازند. حاصل کار نخست آن است که پژوهشگر وارد گفتمان علمی حاکم می‌شود و با استناد بجا، به تولید علم یاری می‌رساند. نتیجه کار دوم آن است که پژوهشگر اصالت خود را نشان می‌دهد و صدای خود را از صداهای دیگر متمایز می‌سازد. بی‌توجهی به مسأله نخست، به پدیده گسست از جامعه علمی می‌انجامد و نادیده گرفتن نکته دوم، مایه غیاب و عدم حضور پژوهشگر در آثارش می‌شود. در این قسمت تنها به بخش نخست می‌پردازم.

هر پژوهشگری موظف است در نگارش مقالات علمی-پژوهشی خود از تازه‌ترین یافته‌های حوزه خود استفاده کند. این یافته‌های تازه نیز اصولاً باید در مقالات علمی-پژوهشی آمده باشد که حاوی تحقیقات تازه پژوهشگران است. اما متأسفانه، با آن که همه پژوهشگران دانشگاهی می‌کوشند تا مقالات علمی-پژوهشی تولید کنند، کمتر کسی در پی آن بر می‌آید تا از مقالات علمی-پژوهشی دیگران استفاده و به آنها استناد کند. این همان گسست از جامعه علمی است که نگارنده از آن با عنوان «نوشتن در جزایر پراکنده» یاد کرده و به تفصیل بررسی کرده است. این آسیب اختصاص به مقالات ناعلمی-پژوهشی ندارد و تقریباً دامنگیر حتی محققان جدی و مقالات ارزنده هم شده است. گویی هنوز عرف استناد به مقالات و بهره‌گیری از آنها در جامعه علمی ما، به خصوص در عرصه علوم انسانی، باب نشده است و منابع مقالات باید حتماً «کتابی» باشند.

نگارنده برای بررسی این مسأله، آخرین شماره‌های دوازده مجله علمی-پژوهشی در حوزه‌های فلسفه، کلام، اخلاق، علوم قرآنی، و علوم حدیث را بررسی کرد که نتایج آن در جدول‌های زیر، به ترتیب الفبایی نام مجلات، بیان شده است.

جدول شماره ۱: آینه معرفت، شماره ۲۶، بهار ۱۳۹۰

تعداد مقالات	منابع فارسی و عربی	منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	کل مقالات مورد استناد	مقالات علمی-پژوهشی
۷	۱۵۳	۱۸	۱۷۱	۱	۰

جدول شماره ۲: اندیشه نوین دینی، شماره ۲۶، پاییز ۱۳۹۰

تعداد مقالات	منابع فارسی و عربی	منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	کل مقالات مورد استناد	مقالات علمی-پژوهشی
۹	۳۴۱	۷	۳۴۸	۱۱	۰

جدول شماره ۳: پژوهش دینی، شماره ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۹۰

تعداد مقالات	منابع فارسی و عربی	منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	کل مقالات مورد استناد	مقالات علمی-پژوهشی
۷	۱۵۱	۱	۱۵۲	۷	۲

در این شماره، از میان ۱۵۲ منبع، جمعاً دو مقاله علمی-پژوهشی مورد استناد قرار گرفته است که هر دو در پژوهشنامه علمی-پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی درج شده است و هیچ استنادی به مقالات پیشین خود این مجله صورت نگرفته است

جدول شماره ۴: پژوهشنامه قرآن و حدیث، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۰

تعداد مقالات	تعداد منابع فارسی و عربی	تعداد منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	تعداد مقالات علمی-پژوهشی مورد استناد	تعداد مقالات علمی-پژوهشی مورد استناد
۸	۱۶۷	۷	۱۷۴	۷	۰

مقالات مورد استناد این مقالات، فاقد رتبه علمی-پژوهشی بوده است و مقاله پایانی این شماره، فاقد هرگونه منبعی است و برای همایش فراهم آمده است.

جدول شماره ۵: مقالات شماره ۶۱ پژوهش‌های اخلاقی، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۰

تعداد مقالات	تعداد منابع فارسی و عربی	تعداد منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	تعداد مقالات مورد استناد	تعداد مقالات علمی-پژوهشی
۷	۱۸۰	۱۱	۱۹۱	۴	۰

در میان ۱۹۱ منبع این هفت مقاله، تنها چهار مقاله دیده می‌شود که هیچ یک از آنها در مجلات دارای رتبه علمی-پژوهشی منتشر نشده است. تنها یکی از این مقالات در مجله علمی-ترویجی منتشر شده است.

جدول شماره ۶: پژوهش‌های فلسفی کلامی، شماره ۵۰، زمستان ۱۳۹۰

تعداد مقالات	تعداد منابع فارسی و عربی	تعداد منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	کل مقالات مورد استناد	تعداد مقالات علمی-پژوهشی مورد استناد
۱۰	۱۴۴	۴۸	۱۹۲	۰	۰

در هیچ یک از مقالات دهگانه این شماره به هیچ مقاله‌ای، استناد نشده است.

جدول شماره ۷: دو فصل‌نامه حدیث پژوهی، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۰

تعداد مقالات	تعداد منابع فارسی و عربی	تعداد منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	کل مقالات مورد استناد	مقالات علمی-پژوهشی
۹	۵۶۳	۲	۵۶۵	۱۵	۵

از نزدیک به ۶۰۰ منبع مقالات این شماره، تنها شاهد ۵ مقاله علمی-پژوهشی هستیم، یعنی کمتر از ۱٪ منابع.

جدول شماره ۸: دو فصل‌نامه حکمت سینوی (مشکوه النور) شماره ۴۵، بهار و تابستان ۱۳۹۰

تعداد مقالات	تعداد منابع فارسی و عربی	تعداد منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	کل مقالات مورد استناد	مقالات علمی-پژوهشی
۷	۱۴۳	۴	۱۴۷	۲	۲

در این شماره تنها به دو مقاله علمی-پژوهشی استناد شده است و هر دو به صورت خودخودارجاعی یا خوداستنادی است، که نیازمند بررسی مستقلی است که یا استنادی واقعی است یا مشمول بحث گذشته می‌شود.

جدول شماره ۹: حکومت اسلامی شماره ۶۱، پاییز ۱۳۹۰

تعداد مقالات	تعداد منابع فارسی و عربی	منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	تعداد کل مستناد به مقالات	تعداد مستناد به مقالات علمی-پژوهشی
۷	۱۶۷	۲۹	۱۹۶	۱۴	۱

مقالات هفتگانه این شماره بر اساس ۱۹۶ منبع استوار است. از این میان جمعاً به ۱۴ مقاله که در مجلات مختلف منتشر شده استناد شده است. دو مقاله مورد استناد پیشتر در مجله حکومت اسلامی منتشر شده است، یکی قبل از گرفتن رتبه و دیگری بعد از دریافت رتبه علمی-پژوهشی. بدین ترتیب از نزدیک به دویست منبع این مقالات، یک مقاله علمی-پژوهشی مورد استناد قرار گرفته است، یعنی حدود نیم در صد.

جدول شماره ۱۰: مقالات شماره ۶۱ علوم حدیث، شماره ۶۱، پاییز ۱۳۹۰

تعداد مقالات	منابع فارسی و عربی	منابع انگلیسی	کل منابع	مقالات مورد استناد پژوهشی	مقالات علمی-پژوهشی مورد استناد
۹	۳۶۸	۲۹	۳۹۷	۱۱	۱

در مقالات نه‌گانه این شماره ۳۹۷ منبع، از جمله ۱۱ مقاله، مورد استناد قرار گرفته است. از این میان، دو مقاله در مجله علوم حدیث منتشر شده است، یکی قبل از گرفتن رتبه و دیگری بعد از دریافت رتبه علمی-پژوهشی. بدین ترتیب، از نزدیک به ۴۰۰ صد منبع این مقالات، تنها یک مقاله علمی-پژوهشی مورد استناد قرار گرفته است.

جدول شماره ۱۱: روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۷، تابستان ۱۳۹۰

تعداد مقالات	منابع فارسی و عربی	منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	کل مقالات مورد استناد	مقالات علمی-پژوهشی
۷	۱۰۱	۷۴	۱۷۵	۱۱	۱

در این شماره روش‌شناسی از ۱۷۵ منبع مورد استناد، شاهد ۱۱ استناد به مجلات هستیم. از این تعداد، چهار مورد به صورت خوداستنادی بوده است و چند مورد ارجاع به همین مجله اما قبل از کسب رتبه علمی-پژوهشی صورت گرفته است. با در نظر گرفتن این نمونه‌ها، تنها یک مورد ارجاع به مقاله علمی-پژوهشی در این شماره دیده شد.

جدول شماره ۱۲: مشرق موعود، شماره ش ۱۷، بهار ۱۳۹۰

تعداد مقالات	منابع فارسی و عربی	منابع انگلیسی	تعداد کل منابع	کل مقالات مورد استناد	مقالات علمی-پژوهشی
۸	۱۹۹	۱	۲۰۰	۱۷	۱

در این مقالات، ارجاعات به مقالات هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها و فصلنامه‌های فاقد رتبه بوده است. تنها یک ارجاع به مجلات علمی-پژوهشی به چشم می‌خورد. حال می‌توان همه میزان استنادات به مقالات علمی پژوهشی در این مجلات علمی-پژوهشی را در جدول شماره ۱۳ آینه‌وار و به اختصار نشان داد.

جدول شماره ۱۳: میزان استنادات کل مقالات به مقالات علمی-پژوهشی

تعداد کل مجلات	تعداد کل مقالات	تعداد کل منابع	تعداد کل مقالات مورد استناد	تعداد کل مقالات علمی-پژوهشی
۱۲	۹۵	۲۹۰۸	۱۰۰	۱۲

بی‌آنکه به محاسبات پیچیده و آوردن نمودارهای چشم‌نواز نیاز باشد، نتیجه روشن است. از حدود ۳۰۰۰ منبع مورد استفاده قرار گرفته در مقالات علمی-پژوهشی، تنها ۱۲ منبع از این مقالات به شمار می‌روند که برخی نیز به صورت خوداستنادی است. در واقع کمتر از نیم درصد منابع مقالات علمی-پژوهشی را مقالات علمی-پژوهشی تشکیل می‌دهند. حال آن که باید مسأله به شکل دیگری باشد. اینک جای این پرسش جدی است که چرا نویسندگان مقالات علمی-پژوهشی، که مدعی نوآوری در کار خود هستند، خود از این مقالات استفاده و به آنها استناد نمی‌کنند؟ آیا مقالات دیگران را یکسره فاقد اعتبار می‌دانند؟ آیا از آنها و از نشریات تخصصی حوزه خود بی‌خبر

هستند؟ آیا صرفاً در در هم پیوستن قطعاتی کولاژگون هستند و حوصله کاوش و تتبع را ندارند؟ یا مجموع همه این آیاها؟ در هر صورت، دلیل یا دلایل این عدم استفاده هر چه باشد، این یعنی همان گسست از جامعه علمی.

همچنین پژوهش محمدی استانی و اصغرپور مهربانی نشان می‌دهد که استناد به مجلات در مقالات علمی-پژوهشی کمتر از حد انتظار است (۱۳۹۰: ۱۸۶)

نگرانی در این زمینه موجب شده است تا تمهیداتی اندیشیده شود، از جمله ضرورت استناد به مقالات علمی-پژوهشی در خود مقالات علمی-پژوهشی. همچنین یکی از معیارهای پذیرش مقاله‌ای در مجله علمی-پژوهشی استناد آن به مقالات پیشین درج شده در همان مجله‌ای است که قرار است این مقاله در آن منتشر گردد. این کار فلسفه معینی دارد، که در جای دیگری باید به تفصیل آن را کاوید. اما به اختصار، عنصر «عامل تأثیر» گویای آن است که مقالات مندرج در مجلات علمی-پژوهشی بر مقالات بعدی تأثیرگذار خواهند بود و مقالات آتی به آنها ارجاع خواهند داد و این یعنی رشد علم و گردش اندیشه‌های علمی. با این حال، به نوشته دیانی، این مسأله موجب آن شده است تا صرفاً و به صورتی شکلی به مقالات دیگر منتشر شده در آن مجله که قرار است مقاله را منتشر کند، استناد شود. در صورتی که استناد دو گونه می‌تواند باشد: یکی خبردهی یا اعلامی، و دیگری ادغامی. طبق استناد اعلامی صرفاً گفته می‌شود که در این زمینه مقالات دیگری وجود دارد، حال آن که استناد درست و مفید آن است که حالت ادغامی داشته باشد. یعنی در آن، نسبت مقاله فعلی به قبلی بررسی و آن یک در این تحلیل و ادغام شود و آجری بر دانش فعلی افزوده گردد. لذا استناد درست، آن است که حالت ادغامی داشته باشد، نه مروری صرف (دیانی، ۱۳۸۶، ص ۳-۴).

حاصل آن که بی‌توجهی به مقالات علمی-پژوهشی دیگر، که متأسفانه میان مقالات جدی و نمایشی مشترک است، یکی از ویژگی‌های آشکار مقالات ناعلمی-پژوهشی است. گویی که نگارندگان آنها از هیچ مقاله علمی-پژوهشی دیگری که مرتبط با کارشان باشد خبر ندارند یا به آنها یکسره بی‌اعتماد هستند.

۴-۵. غیاب نویسنده

در بخش قبل یکی از جنبه‌های پیوند با جامعه علمی بررسی شد. اما جنبه دیگر آن است که پژوهشگر در عین ارتباط با جامعه علمی در آن «حل» نمی‌گردد و ناپدید

نمی‌شود و همواره صدا و دیدگاه خود را دارد. در واقع، با خواندن هر مقاله اصیلی متوجه می‌شویم نویسنده در عین بهره‌گیری کامل و درست از سنت علمی و ارجاع و استناد به آن، خود حضوری آشکار دارد و در پایان نوشته خود نشان می‌دهد که در چه مسائلی با دیگران همگرایی دارد و در کجا واگرایی. این مسأله لازمه سنت علمی است. زیرا وقتی پژوهشگر در زمینه‌ای کاملاً چون دیگران می‌اندیشد، اصولاً نیازی به نوشتن مقالات علمی-پژوهشی ندارد. هنگامی این نیاز آشکار می‌شود که وی فکر کند در عین هم‌نظری در پاره‌ای مسائل، در مسائل دیگری دیدگاه متمایز و خاصی دارد و بدین ترتیب با نگارش مقاله‌ای این تمایز را برجسته می‌سازد. هر مقاله علمی اصیلی برآمده از اندیشه شخصی نویسنده آن است و او را آینه‌وار می‌تاباند.

حال آن که یکی از ویژگی‌های آشکار مقالات ناعلمی-پژوهشی آن است که گویی انسانی صاحب‌نظر و اندیشمند آنها را نوشته، بلکه به شکلی ماشینی فراهم آمده است. معمولاً در سراسر این قبیل مقالات، ردپایی از نویسنده یا نویسندگان دیده نمی‌شود و صرفاً قطعاتی بجا یا نابجا در پی هم آمده‌اند. مقصود از حضور نویسنده یا پژوهشگر آن است که هر جا لازم باشد، پژوهشگر با طرح سؤال، اشکال یا اظهار نظر، خواننده را مخاطب ساخته به تأمل، همدلی، و یا حتی مخالفت، وادارد. از این منظر، در مقالات اصیل، نویسنده با خوانندگان گفتگو می‌کند و حضور مکرر خود را به شکلی طبیعی، نه مصنوعی، آشکار می‌کند.

البته بخشی از این عدم حضور زاده نوعی نگرش پوزیتیویستی است که به عرصه علوم انسانی راه یافته و حتی دامنگیر برخی از نویسندگان اصیل نیز شده است و آنان را نسبت به اعلام حضور خود دچار تردید کرده است. این نگرش تأکید می‌کند که نویسنده نباید در نوشته خود حضور داشته باشد و در نتیجه نباید در مقالات از تعبیر «من» استفاده کرد. از این منظر، ادعا می‌شود که عینیت در نگارش مستلزم بی‌رنگ شدن شخصیت نویسنده است. هروی متأثر از این نگرش توصیه می‌کند نویسندگان کاملاً از صحنه متن غایب باشند. طبق این توصیه:

نگارنده، من، ما، این جانب، تصور می‌کنم [...] و ضمائر متکلم و صیغه اول شخص افعال هستند که در یک متن علمی باید از آنها پرهیز کرد. پژوهشگر در هیچ کجای تحقیق به چشم نمی‌خورد و رد پای او بدین گونه هویدا نیست. نباید نویسنده را در

هیچ کجای یک پژوهش به صورت عیان مشاهده کرد و شاهد اظهار نظرها و حضور او بود (هروی، ۱۳۸۶، ص ۲۹۱).

در مقابل، وی توصیه می‌کند به جای ضمائر اول شخص از ضمیر سوم شخص و ضمیر غیرشخصی استفاده شود و به جای افعال معلوم تعبیراتی چون «تصور می‌گردد» به کار رود. در واقع، در برابر افراط در عرضه کردن خود در آثار ادبی و غیر علمی، در نوشته‌های علمی، یعنی سایتیتیک، مدرن بر پرهیز از ابراز نظر شخصی تأکید فراوان شده است. اما معنایش این نیست که در متون علوم انسانی نیز این شیوه موجه باشد. امروزه در غالب متون جدی پژوهشی این نکته به خوبی بررسی و بر ضرورت حضور مناسب نویسنده و پژوهشگر پافشاری می‌شود.

برای نمونه، باومن از ضرورت پرهیز از ضمیر اول شخص، به مثابه «افسانه» یاد می‌کند و می‌گوید واقعیت آن است که هر جا لازم باشد می‌توان از ضمیر «من» استفاده کرد تا متن جان بگیرد. البته نباید خود را همواره به رخ خواننده کشید، اما در مواقع لازم به خوبی می‌توان از ضمیر «من» استفاده کرد (باومن، ۲۰۱۰، ص ۴۵۲). انجمن زبان مدرن کاربرد یا پرهیز از ضمیر شخصی را تابع رشته‌های علمی می‌داند و بر این نظر است که در برخی رشته‌ها این کار بخشی از زبان علمی به شمار می‌رود (هندبوک MLA، ۲۰۰۹، ص ۱۵۰). همچنین ترابیان از لزوم استفاده مناسب از ضمیر اول شخص نام می‌برد و با اشاره به مواردی که کاربرد ضمیر اول شخص نادرست است، جاهایی را که نه تنها مناسب بلکه لازم است که پژوهشگر از ضمیر اول شخص استفاده کند معین می‌سازد (ترابیان، ۲۰۰۷، ص ۱۱۶-۱۱۷). افزون بر آن، سولس میان نشر علمی، یعنی سایتیتیک، و نثری که در علوم انسانی به کار می‌رود تفاوت می‌گذارد و بر آن است که در این عرصه نه تنها کاربرد ضمیر اول شخص اشکالی ندارد که مناسب و مفید است (سولس، ۲۰۱۰، ص ۱۲). سرانجام آن که لويس ون به نگارندگان مقالات فلسفی توصیه می‌کند که در نگارش فلسفی ضمیر اول شخص، یعنی همان «من» بر ضمیر «ما» و از آن فروتر ضمیر مجهول مقدم و مرجح است (ون، ۲۰۰۶، ص ۵۳).

در واقع، تازه‌ترین منابع نگارش دانشگاهی و آکادمیک حضور نویسنده را نه تنها مجاز، گاه مطلوب و لازم می‌شمارند. با این حال، همچنان می‌توان ده‌ها مقاله ناعلمی-پژوهشی را خواند بی‌آنکه کمترین حس و بوی انسانی داشته باشند و بتوانند کمترین

بویی از حضور آدمی که آنها را نوشته است به خواننده منتقل کنند. این کرختی متن و غیاب نویسنده، چه به دلیل سلطه نگرش پوزیتیویستی و چه بر اثر نداشتن ایده و فکرتی در گردآورنده آنها، غالباً گویای مقالاتی است که صورتک علمی-پژوهشی بر خود زده‌اند.

۴-۶. پرهیز از داوری

محقق واقعی در پی پژوهشی که خود انجام داده است سرانجام به نظر و رأیی می‌رسد که آنها را در گزارش تحقیق خود، یا همین مقالات علمی-پژوهشی منتشر می‌کند. به جز مقالات توصیفی یا ترویجی، که علمی-پژوهشی نیستند، به نظر می‌رسد که سرشت مقالات علمی-پژوهشی با داوری و قضاوت گره خورده است. البته این داوری از نوع عالمانه و بر اساس شواهد و دلایل قانع‌کننده استوار است، نه گراف‌گویی. امروزه حتی در کتاب‌های روش تحقیق که برای دانشجویان نوشته می‌شود، نویسندگان این نکته را خاطر نشان می‌کنند که نویسنده باید موضعی را معین و از آن دفاع کند، (برگمن، ۲۰۱۰، ص ۱۲۴)، نه آن که صرفاً گزارشگر باشد.

با این حال، در عمده مقالات ناعلمی-پژوهشی، همه چیز دیده می‌شود، جز داوری نهایی نویسنده درباره تحقیق خودش. در برخی از این مقالات، حتی آن جا که قرار است گردآورنده رأی و نظر خود را بگوید یا دست کم جمع‌بندی را در انتهای مقاله خود بیاورد، باز به جای داوری یا جمع‌بندی شاهد نقل قول‌های مفصلی هستیم که کار گردآورنده را آسان می‌کند. برای مثال، مقاله «جستاری درباره دو واژه سکولاریسم و لائیسیتیه و برابرها‌های فارسی و عربی این دو»، دو صفحه «نتیجه» دارد که در قالب شش بند است و عمدتاً نقل قول مستقیم و طولانی از منابع معمولی و گاه بی‌ربط است. اولین بند این نتیجه یک نقل قول کامل پانزده سطری است که این گونه آغاز می‌شود و به پایان می‌رسد: «وثیق می‌نویسد: در زبان فارسی [...] (ویکیپدیا، ۲۰۰۱/۴/۳۱)».

دومین بند نتیجه نیز هشت سطر دارد و گردآورندگان در همان آغاز بند، به جای نتیجه‌گیری شخصی، با آوردن یک نقل قول بلند این گونه از خود رفع مسئولیت می‌کند: «جان کلام در این باره را از زبان طباطبایی بشنویم: [...]». سومین بند که یک

سطر و نیم است، باز شامل نقل قولی دیگری از همین طباطبایی است. چهارمین بند یازده سطر دارد و همه آن نقل قولی بلند از دانش‌نامه اینترنتی ویکیپدیا است و تنها زحمتی که گردآورندگان کشیده‌اند، افزودن یک «در واقع» به آغاز نقل قول طولانی است. سرانجام دو بند مختصر چند سطر آموخته است که در آن گردآورندگان پیشنهادهایی کلی داده‌اند؛ از آن پیشنهادهایی که به گفته اصحاب ادب «لایسنس من جوع».

فقدان موضع شخصی یکی از جلوه‌های آشکار این مقالات است. در واقع، پژوهشگر پس از آن که به نتایجی رسید و آنها را در قالب مقاله منتشر کرد، طبیعتاً سخنی برای گفتن و موضعی برای گرفتن دارد. ممکن است خواننده موضع او را بیسندد یا رد کند یا نیازمند اصلاح ببیند. اما در هر صورت موضع نویسنده آشکار است. حال آن که در مقالات مورد بحث، چون در اصل نویسنده و پژوهشگر ندارد و صرفاً گردآوری است، کمتر می‌توان موضع روشنی در پایان یافت و خواننده پس از خواندن این قبیل نوشته‌ها، با موضعی مواجه نمی‌شود تا درباره قبول یا رد آن بیندیشد و درگیر شود. تجربه زیباکلام در این باره آموزنده است. وی گاه مقالاتی از این دست را «دوسه بار با میزان دقت معهود خود خوانده»، اما در پایان موفق نشده است دریابد در این میان موضع نویسنده چیست (زیباکلام، ۱۳۸۸، ص ۵۵). نکته اصلی آن است که اساساً نویسنده موضعی نداشته است و اگر زیباکلام ده‌ها بار دیگر تجربه خود را تکرار کند جز نومی‌دی بهره‌ای نخواهد برد.

۵. جمع‌بندی

ساختار برخی مقالات که از قضا عنوان علمی-پژوهشی دارند به دلایل فوق و به دلیل تهی بودن از روح پژوهشگری، بیش از حد یکسان است؛ گویی همه آنها از یک کارخانه سری‌دو‌زی یا مونتاژ مقالات بیرون آمده‌اند. مقصود بی‌اعتبار سازی ساختار مقالات یا پرهیز از رویه استاندارد در مقالات نیست، معضل این مقالات آن است که از مقاله بودن، تنها ساختار را به ارث برده‌اند و در آنها هیچ روح تحقیق، دغدغه، تأمل، تحلیل، و مانند آنها به چشم نمی‌خورد. اما گاه این مقالات سوراخ دعا را نیک آموخته‌اند و درست و نادرست قطعاتی را به هم پیوند می‌زنند و منابعی را به مثابه مستندات خویش در آخر می‌آورند که عمدتاً منابع این مقاله نیستند. منطق مقاله‌سازی یا آماساندن این

مقالات معمولاً به شکل‌های مختلفی صورت می‌گیرد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: (۱) پرداختن به موضوعات کلی و عام و در نتیجه بازگویی بازگفته‌ها؛ (۲) بهره‌گیری از منطق کولاژ یا چهل‌تکه نویسی؛ (۳) استناد نادرست، ناشیانه و گاه دروغین به منابع؛ (۴) گسستن از سنت و جامعه علمی؛ (۵) عدم حضور نویسنده در سراسر متن؛ و (۶) پرهیز از قضاوت و داوری و اکتفا به گردآوری «فکت‌ها».

در برابر این خطاهای جدی و برای پوشاندن آنها، غالباً کوشش می‌شود تا با تکثیر ناموجه منابع، آوردن معادل‌های انگلیسی کلمات رایج در زبان فارسی، مانند عقیده، دین، نیت، مذهب، قصد، و آوردن جداول مختلف و تأکید بیش از حد بر مسائل شکلی، صورتکی بر قطعات گسسته کشیده و آماس به جای فربهی معرفی و به جامعه علمی قبولانده شود. در این راه، توان اصلی گردآورندگان این مقالات، نه وقف اندیشیدن و تأمل و استدلال، که در راه فراهم آوردن چکیده، کلیدواژه و دیگر عناصر صوری مقالات صرف می‌شود.

حال آن که جامعه علمی موظف است در عین تأکید درست و بجا بر رعایت مسائل صوری و شکلی، در همین حد باقی نماند و عمده توجه را بر مسائل محتوایی متمرکز کند و ساز و کاری برای پیشگیری از این بیماری دامنگستر فراهم آورد. سخن کوتاه، قواعد و ضوابط نگارشی، مانند چکیده، پیشینه، کتاب‌نامه، ارجاعات و استنادات، راهنماها و قواعدی برای نظم بخشیدن به «اندیشه» خود و عرضه نتایج «اندیشیدن» خویش به جامعه هستند، نه جایگزین آنها؛ حال آنکه در مقالات ناعلمی - پژوهشی، جایگزین اندیشیدن و تأمل شده‌اند.

منابع

- اسلامی، سید حسن (۱۳۹۱). نوشتن در جزایر پراکنده: جستارهایی در اخلاق پژوهش، قم، انجمن قلم و نور مطاف.
- پایا، علی (۱۳۹۰). «نگاهی شتابزده به تاریخچه ترویج علم در حیطه عمومی»، در روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۷.
- پرهام، سیروس (۱۳۸۳). «افراط در استناد»، در نقد و بررسی کتاب فرزانه، شماره ۱۰.
- حمیدی‌زاده، محمدرضا. (۱۳۸۳). «تدوین و ارزیابی مقاله‌های علمی»، در دایره المعارف آموزش عالی، زیر نظر نادر قلی قورچی‌ان، حمیدرضا آراسته و پریش جعفری، تهران، بنیاد دانش‌نامه بزرگ فارسی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۶). «توسعه علمی یا تکثیر و ازدیاد تعداد مقالات؟»، در نامه فرهنگستان، دوره نهم، شماره ۳۵.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغتنامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا.
- دیانی، محمد حسین (۱۳۸۶). «سنج‌ای به نام عامل تأثیر»، کتابداری و اطلاع‌رسانی، شماره ۴۰.
- روحانی، سپند (۱۳۹۱). «مجلات علمی پژوهشی تاریخ؛ سیطره کمیت بر علم»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۷۷.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). «تحقیق درست»، در یادداشت‌ها و اندیشه‌ها: از مقالات، نقدها و اشارات، تهران، اساطیر.
- زیباکلام، سعید (۱۳۸۸)، «بازشناسی پارادایم علمی»، در آیین اندیشه، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شماره ۱۳.
- شریعت، بهاء‌الدین (گردآورنده) (۱۳۸۶)، مجموعه ضوابط و مقررات استخدامی اعضای هیات علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و پژوهشی کشور، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- شهریاری، پرویز و اسماعیل افقهی (۱۳۸۶)، «خوداستنادی در مجلات علوم اطلاع‌رسانی و فصلنامه کتاب (۱۳۷۴-۱۳۸۳)»، فصلنامه کتاب، شماره ۷۲.
- صلح‌جو، علی (۱۳۸۵)، «آیا همه تألیف‌ها به مأخذ نیاز دارند؟» نشر دانش، شماره ۱۱۵.

صلح‌جو، علی (۱۳۸۷)، «مقاله‌نویسی فرمالیستی». نامه فرهنگستان، شماره ۳۸.
 فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، آیین نگارش مقاله علمی-پژوهشی، تهران، سخن.
 کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، الکافی، تهران، اسلامیه.
 لطف‌آبادی، حسین (۱۳۸۶)، «کاستی‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در مقالات پژوهشی در ایران»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۵۱.
 محمدی استانی، مرتضی و داود اصغری‌پور مهربانی (۱۳۹۰)، تحلیل استنادی مقالات فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۱۷، شماره ۶۸.
 هروی، جواد (۱۳۸۶)، روش تحقیق و پژوهش علمی در تاریخ: راهنمای نگارش تحقیقات در علوم انسانی و تاریخ، تهران، امیرکبیر.

- Bauman, M. Garrett. (2010). *Ideas & Details: A Guide to College Writing*, 7th, Boston, Wadsworth.
- Bergman, Linda S. (2010). *Academic Research and Writing: Inquiry and Argument in College*, Boston, Longman.
- Friedman, Maurice, (1999), "Buber", in *A Companion to Continental Philosophy*, edited by Simon Critchley and William R. Schroeder, Oxford, Blackwell Publishers, 1999.
- Soles, Derek, (2010). *The Essentials of Academic Writing*, second edition, USA, Wadsworth.
- The MLA Handbook for Writers of Research Papers, (2009). 7th edition, New York, The Modern Language Association of America.
- Turabian, Kate. (2007). *A Manual for writers of research papers, theses, and dissertations*, 7th edition, Chicago, The university of Chicago Press.
- Vaughn, Lewis. (2006). *Writing Philosophy: A student's Guide to Writing Philosophy Essays*, New York, and Oxford University Press.